

تبارشناسی مقاومت در برابر استعمار

از تنگستان تا خلیج فارس

بازخوانی پنج سده مواجهه تمدنی ایران با استعمار غرب

گفت‌وگو با استاد محمدحسن رجبی دوانی

اشاره

تاریخ حیات سیاسی و تمدنی ایران‌زمین در نیم‌هزاره گذشته، روایتی پیوسته از چالش میان «اراده معطوف به استقلال و هویت ملی- دینی» در برابر «طمع‌ورزی ساختاری کانون‌های سلطه جهانی» است. موقعیت ژئوپلیتیک فلات ایران و تسلط دیرپای آن بر شاهراه‌های مواصلاتی، منابع انرژی و به‌ویژه حوزه راهبردی خلیج‌فارس و دریای عمان، این سرزمین را از طلّیعه عصر جدید به کانون رقابت‌ها و تاخت‌وتاز قدرت‌های استعماری بدل ساخت؛ تقابلی که در قرن دهم هجری (شانزدهم میلادی) با غرش توپخانه‌های ناوگان دریایی پرتغال و اسپانیا آغاز شد، در سده‌های بعد با توطئه‌های پیچیده و نفوذ اطلاعاتی- امنیتی امپراتوری بریتانیا تعمیق یافت و در عصر حاضر در قامت هژمونی‌طلبی، محاصره اقتصادی و حضور نظامی ایالات متحده آمریکا تداوم یافته است.

شهادت شجاعانه رئیسعلی دلواری در ۱۲ شهریور ۱۲۹۴ در خطه جنوب، صرفاً یک رویداد نظامی محدود در حاشیه جنگ جهانی اول نبود؛ بلکه نقطه‌عطفی تاریخی در امتداد یک جریان زنده هویتی به‌شمار می‌رود. خطه جنوب و آب‌های خلیج‌فارس، آوردگاهی بوده که ایرانیان در آن نه‌تنها از تمامیت ارضی خویش، بلکه از کرامت تمدنی و ارزش‌های اسلامی خود پاسداری کرده‌اند. نکته مغفول در محاسبات مادی و راهبردی استعمارگران در طول تاریخ، ناشناختی با ماهیت پیوند میان «مرجعیت دینی» و «پایگاه اجتماعی توده‌های مؤمن» بوده است؛ پیوندی ارگانیک که فتوای فقیه در نجف، بوشهر و لار را به قیام تفنگچیان تنگستان و دشتستان متصل می‌کرد.

متن پیش‌رو، حاصل گفت‌وگوی تفصیلی با استاد محمدحسن رجبی دوانی در برنامه تلویزیونی «جریان» است که با هدف فرارفتن از روایت‌های نقلی صرف و دستیابی به درکی عمیق و تبارشناختی از ماهیت استعمار غربی، سامان یافته است. در این کاوش، چگونگی پیدایش و تحول الگوهای استعماری (از تهاجم خشن نظامی تا نفوذ نرم از طریق لژهای فراماسونری)، اسناد ماهیت نژادپرستانه و غارت‌گرانه غرب، ابطال فرضیه جعلی «استعمار آبادگر» و نهایتاً علل اوج‌گیری و ناکامی قیام‌های بومی جنوب کالبدشکافی شده است؛ بازخوانی ارزنده‌ای که نشان می‌دهد، مقاومت در برابر نظام سلطه، ریشه در خرد جمعی و حافظه تاریخی مردم ایران دارد.

ورود استعمار به شرق؛

تفاوت راهبردی انگلستان با پرتغال و اسپانیا

• به‌عنوان مدخل بحث، استعمار با چه اهدافی وارد ایران شد و حضور و نفوذ آن از آغاز تا مواجهه امروز با آمریکا چه صبغه‌ای داشته است؟

• در ابتدا لازم می‌دانم پیشنهاد کنم که اگر این‌گونه مباحث توسط تاریخ‌نگاران متعهد جنوب انجام می‌شد، اولی بود؛ چراکه آنان با جغرافیای منطقه کاملاً آشنا هستند و در سال‌های اخیر آثار پژوهشی ارزشمندی به نگارش درآورده‌اند. اما در پاسخ به پرسش شما باید اشاره کرد که تاریخ استعمارگری نوین غربی از اوایل قرن شانزدهم میلادی، همزمان با تأسیس دولت صفوی در ایران آغاز شد. پیشگامان این امواج استعماری، دو پادشاهی پرتغال و اسپانیا بودند؛ پرتغالی‌ها در امتداد سواحل اقیانوس هند و خلیج فارس در آسیا تمرکز یافتند و اسپانیایی‌ها بخش‌های اعظم آمریکای مرکزی، جنوبی و سپس حوزه آسیای جنوب‌شرقی (فیلیپین) را هدف تاخت‌وتاز قرار دادند. انگلستان حدود یک‌سده پس از این رقابت‌ها، وارد عرصه استعمارگری شد. در آن برهه، شبه‌قاره هند به‌سبب حاصل‌خیزی کم‌نظیر و منابع سرشار تجاری- همچون سنگ‌های قیمتی، منسوجات کتان و پنبه و به‌ویژه ادویه‌جات- کانون توجه اروپایی‌ها بود. چنان‌که «جواهر لعل نهرو» در کتاب نگاهی به تاریخ جهان تصریح می‌کند: ادویه در آن عصر نه‌تنه چاشنی، بلکه ماده دارویی و نگهدارنده اصلی مواد غذایی در اروپا به‌شمار می‌رفت و ارزش اقتصادی فلفل با طلا برابری می‌کرد! مجهزشدن ناوگان دریانوردی فرنگی‌ها به جنگ‌افزارهای نوین آتشین در قرن شانزدهم، عطش دست‌اندازی به ثروت‌های شرق را تشدید کرد.

انگلیسی‌ها با تأسیس «کمپانی هند شرقی» در سال ۱۶۰۰ میلادی، نخست در پوشش مراودات بازرگانی و تحصیل امتیازات تجاری، پا به هندوستان نهادند. آنان ابتدا با ساخت دارالتجاره‌ها و انبارها مستقر شدند، سپس این اماکن را به قلعه‌ها و پادگان‌های نظامی بدل ساختند و سرانجام با افول قدرت مرکزی گورکانیان در قرن هجدهم، از طریق تشدید اختلافات میان «راجاها» و «نواب‌های محلی» گستره سلطه خود را تا میانه سده نوزدهم بر سراسر هند گسترند. برخلاف اسپانیا و پرتغال که مستقیماً بر نیروی نظامی تکیه می‌کردند، راهبرد لندن در آغاز بر «نفوذ نرم، تجارت، زبان‌آموزی، شناخت روان‌شناسی اجتماعی بومیان و شبکه‌سازی محلی» استوار بود تا بی‌آنکه احساسات عمومی تحریک شود، زیرساخت سلطه بریتانیا فراهم آید.



در همین راستا، تأسیس مؤسسه شرق‌شناسی و آموزش زبان‌های شرقی در بریتانیا نیز پیش از آنکه غایتی صرفاً دانشی داشته باشد، در خدمت اهداف اداری- امنیتی امپراتوری پایه‌گذاری شد. کارکرد اساسی این نهادها، آموزش زبان‌های شرقی، آیین‌ها و فرهنگ بومیان به مأموران انگلیسی بود تا کادرهای زبده‌ای برای مدیریت سیاسی و اقتصادی مستعمرات تربیت شوند؛ هرچند بعدها برخی از پژوهشگران مستقل این مؤسسه نیز با انگیزه‌های علمی، آثار ارزشمندی در این حوزه پدید آوردند؛ اما خاستگاه بنیادین این نهادها، پشتیبانی معرفتی از سازوکار سلطه استعماری بود.

راه‌های نفوذ بریتانیا در ایران؛

از هدایای درباری تا لژهای فراماسونری

• تجربه انگلیسی‌ها در هندوستان چگونه در ارتباط با ایران پیاده‌شد و چه ساختاری پیدا کرد؟

• زبان رسمی دیوان هند و نیز امپراتوری عثمانی، فارسی بود. این اشتراک فرهنگی کمک شایانی به بریتانیا کرد تا فرهنگ و تمدن ایرانی را به‌سرعت بشناسد. به‌همین جهت، بخش عمده مأموران سیاسی و نظامی انگلیسی که راهی ایران شدند، افسران مستقر در هند بودند؛ شاخص‌ترین نمونه آن «سر جان ملکم»، افسر اسکاتلندی تبار کمپانی هند شرقی بود. او تسلط کاملی به زبان فارسی داشت و نخستین کتاب جامع تاریخ ایران را نوشت که سال‌ها بعد توسط «میرزا اسماعیل حیرت» به فارسی ترجمه شد. انگلیسی‌ها از چند شیوه مشخص برای نفوذ در ارکان حاکمیتی ایران استفاده کردند:

۱. **تطمیع و نفوذ در دربار:** انگلیسی‌ها با اشراف بر خُلقیات درباریان و پروتکل‌های تشریفاتی قاجار، با ظاهری ملتمسانه و اهدای تحفه‌های گران‌بها به پادشاه و صدراعظم، امتیازات تجاری و سیاسی هنگفتی می‌گرفتند و معاهدات دلخواه خود را به امضا می‌رساندند.

۲. **کادرسازی از نخبگان در قالب لژهای فراماسونری:** راهبرد اساسی آنان، به خدمت‌گرفتن نخبگان و تصمیم‌سازان کشور بود. آنها ابتدا در هند، سپس در مصر، عثمانی و در نهایت در ایران، لژهای فراماسونری را پایه‌گذاری کردند؛ تقریباً دوازده سال پس از سازماندهی فراماسونری نوین در انگلستان، شعبه آن در هند دایر شد. هنگامی که «میرزا عسکرخان ارومی افشار» به‌عنوان سفیر وارد لندن شد، به عضویت لژ ماسونی درآمد. انگلیسی‌ها بیشتر دولت‌مردان و محصلان اعزامی به فرنگ را که آینده سیاسی و اداری کشور را رقم می‌زدند، جذب لژها می‌کردند تا خروجی این

راهربد اساسی آنان، به خدمت‌گرفتن خُبگان و تصمیم‌سازان کشور بود.



شبکه‌سازی، تأمین منافع انگلیس توسط آنان در ایران باشد.

استراتژی استعمار در جهان اسلام؛

سند محرمانه کمپانی هند شرقی

• آیا این نگاه فقط یک رفتار دیپلماتیک مقطعی بود یا یک راهبرد کلان ضد اسلامی پشت آن قرار داشت؟

• این یک استراتژی ثابت در سراسر جهان اسلام بود. برای نمونه، توجه مخاطبان محترم را به متنی جلب می‌کنم که مرحوم استاد علی ابوالحسنی (منذر) در کتاب جهاد دفاعی و جنگ صلیبی ایران و روس تزاری (صفحه ۵۰) به‌نقل از نشریه العروة الوثقی (اثر سید جمال‌الدین اسدآبادی و شیخ محمد عبده) آورده است. در این سند تاریخی- که سیاست‌های کمپانی هند شرقی در بیش از سه سده قبل (اوایل قرن هجدهم میلادی) را تشریح می‌کند- دستورالعملی نژادپرستانه برای گزینش افراد در مناصب دولتی ثبت شده، با این عبارت:

«در دوایر حکومتی، چنانچه وظیفه و مسئولیتی یافت شود که یک نفر انگلیسی، آن را انجام نمی‌دهد - یعنی پست مزبور، چنان است که احراز آن، در شان (به‌اصطلاح) جنس نجیب! نیست - بایستی از میان زرتشتیان هند، کسی را برای انجام این وظیفه برگزیند و در صورتی‌که فرد لایقی در میان آنان نیز برای این کار پیدا نشد، بایستی به سراغ بت‌پرستان رفت و از آنان، کسی را برای مسئولیت مزبور تعیین کرد و بالأخره چنانچه، نه از گروه زرتشتیان و نه از دسته بت‌پرستان، فرد شایسته و لایقی برای این کار یافت نگردید، آنگاه است که بایستی به سراغ مسلمین رفت و یکی از آنان را برای انجام وظیفه مذکور برگزید.»!

این سند به‌روشنی نشان‌دهنده نژادپرستی ساختاری و خصومت بنیادین استعمار بریتانیا با جوامع اسلامی است. با وجود آنکه مسلمانان در شبه‌قاره هند پیشینه دیرینه‌ای در حکمرانی و دیوان‌سالاری داشتند، استعمار هرگز حاضر نبود به آنان مسئولیت مهمی بدهد؛ زیرا استعمارگران غربی در تمام جغرافیای اسلامی- از مواجهه با پرتغال و اسپانیا گرفته تا انگلیس و فرانسه - تجربه کرده بودند که سرسخت‌ترین و سازش‌ناپذیرترین مقاومت‌های بومی، همواره از جانب مسلمانان سامان می‌یابد. علاوه بر این، سیاست ممانعت از پیشرفت علمی و فنی ایران یک اصل همیشگی بود.

بررسی مناسبات خارجی ایران از عصر صفویه تا قاجار بیانگر آن است که استراتژی قدرت‌های اروپایی در قبال درخواست‌های فناوریانه و نظامی دولت‌های ایرانی، همواره مبتنی بر احتراز از توانمندسازی مستقل کشور و حفظ برتری راهبردی خود بود؛

• گفت‌وگو

در روزگار صفویان، این امتناع حتی پروژه‌های غیرنظامی و عمرانی را نیز در بر می‌گرفت. شاه سلیمان صفوی در مکتب‌به بالوئی چهاردهم، پادشاه فرانسه، در پی تسلیحات جنگی نبود؛ بلکه صرفاً تقاضا داشت، شماری از مهندسان کارآموده برای اجرای طرح انتقال آب کوهرنگ به زاینده‌رود گسیل شوند و در نامه تصریح کرد که دربار ایران تمام هزینه‌ها را تقبل خواهد کرد. با این همه، این درخواست با بی‌اعتنایی روبه‌رو شد و در دوره شاه سلطان‌حسین نیز تکرار این مطالبه، پاسخی نیافت.

این رویه در عصر نادرشاه افشار نیز به‌همان شیوه تکرار شد. نادر برای مهار ناامنی‌ها و سرکوب یاغیان در پهنه خلیج‌فارس، نیازمند شناورهای جنگی بود؛ لیکن نه کمپانی هند شرقی انگلیس و نه دولت روسیه، هیچ‌یک حاضر به واگذاری کشتی به ایران نشدند. درنهایت، پادشاه افشار در مواجهه با این تحریم آشکار، ناگزیر شد الوارها را با مشقتی طاقت‌فرسا از جنگل‌های شمال به سواحل جنوب منتقل کند تا با ساخت دو فروند کشتی، نظم و ثبات را به پهنه خلیج‌فارس بازگرداند.

سال‌ها بعد و در کوران جنگ‌های ایران و روس نیز تاریخ بار دیگر تکرار شد؛ آنگاه که عباس میرزا برای تقویت بنیه دفاعی کشور، از بریتانیا تقاضای اعزام افسران توپخانه کرد؛ اما باز هم با امتناع آنان مواجه گشت. بدین‌سان، ممانعت از ارتقای توان فنی، عمرانی و دفاعی ایران، سنتی دیرپا در رفتار قدرت‌های سلطه‌گر است؛ تجربه‌ای ریشه‌دار که نشان می‌دهد، بیگانگان هرگز خواستار استقلال و اقتدار این مرزوبوم نبوده‌اند.

تحقیر نژادی و غارت؛

اسنادی از رفتارهای استعماری بریتانیا در ایران

• برخورد میدانی و چهره‌به‌چهره عوامل استعمار با رجال و ملت ایران حامل چه نگرشی بود؟

• مرور اسناد و خاطرات تاریخی نشان می‌دهد که کارگزاران غربی هیچ‌گاه ملت‌های شرقی و مسلمان را هم‌تراز خود نمی‌دانستند. در نگاه آنان، غیرواپاییان، از جمله ایرانیان، نژادی بودند که صرفاً باید در خدمت منافع غرب قرار گیرند. این نگاه استکباری، اگرچه گاه در لفافه آداب دیپلماتیک پنهان می‌شد؛ اما هرجا پای منافع به میان می‌آمد، به آشکارترین شکل بروز می‌یافت.

۱. قلدری در دربار قاجار؛ از هارفورد جونز تا حاجی بابا

همان‌گونه که اسماعیل راتین در کتاب فراموشخانه و فراماسونری در ایران به‌نقل از منابع بریتانیایی آورده است، رفتار نمایندگان لندن با مقامات ارشد ایران بر پایه ارباب و باج‌خواهی فیزیکی بود. مشهورترین نمونه، رفتار «سر هارفورد جونز» در جریان تحمیل معاهده مُجمل (۱۸۰۹ م / قاجار) است؛ وی در خاطراتش اذعان می‌کند: وقتی با پافشاری و مخالفت صدراعظم کهن‌سال ایران (میرزا محمدشفیع مازندرانی) بر سر یکی از بندها روبه‌رو شد، گریبان او را گرفت، وی را با خشونت به دیوار کوئید و فریاد زد که باید این بند را امضا کنی!"

جالب آن‌که منشی هارفورد جونز در همان مذاکرات، «جیمز موریه» بود؛ دیپلماتی که بعدها کتاب مشهور و هتاکانه سرگذشت حاجی‌بابای اصفهانی را در تمسخر و تحقیر سجایای اخلاقی و هویت ملت ایران به نگارش درآورد.

۲. آبیارتابد نفتی در دوران پهلوی؛

«ورود سگ و ایرانی ممنوع»

این خوری نژادپرستانه به دوره قاجار محدود نماند و در دوران پهلوی در پایتخت نفتی ایران (آبادان) به اوج خود رسید؛ چنان‌که آقای حسن کامشاد (مترجم و نویسنده که در جوانی مترجم شرکت نفت در دهه ۱۳۲۰ بود) در کتاب خاطرات خود حدیث نفس ثبت کرده، انگلیسی‌ها آبادان را به سه طبقه کاملاً تفکیک‌شده و نژادی تقسیم کرده بودند:

– **محله بریم:** با ویلاهای مجلل، کلوپ‌ها، استخرها و تمامی امکانات مدرن شهری، مختص رؤسا و مدیران ارشد انگلیسی؛

– **محله هندی‌ها و سیک‌ها:** دارای امکانات متوسط، متعلق به تکنسین‌ها و کارمندان رده‌میانی وارداتی از مستعمرات؛

– **محله احمدآباد و حواشی:** محله‌ای محروم و فاقد حداقل‌های امکانات رفاهی و بهداشتی، ویژه کارگران بومی ایرانی.

دامنه این تفکیک نژادی و تحقیر تا جایی پیش رفت که به‌گواهی اسناد و اعتراف رجال همان عصر (از جمله امیرعباس هویدا و فریدون هویدا در کتاب سقوط شاه)، انگلیسی‌ها در ورودی باشگاه‌ها و کلوپ‌های اختصاصی خود در خوزستان تابلوی شرم‌آور «ورود سگ و ایرانی ممنوع» را نصب کرده بودند. تمام معاهداتی هم که منعقد می‌کردند، ساختاری یک‌سویه داشت و همواره گریزگاه‌هایی تعبیه می‌کردند تا در بزنگاه‌ها به غارت منابع و پایمال‌سازی حاکمیت ملی ایران ادامه دهند.

۳. چرخش تاریخی؛

از اشغال جنوب تا اقتدار در خلیج‌فارس

اگر به جزئیات تاریخ دقیق شویم، مشخص می‌شود که راهبرد غرب همواره بر سر «بلعیدن و هضم ایران» بوده است؛ اما تفاوت بنیادین میان گذشته و دوران پس از انقلاب اسلامی در همین نقطه آشکار می‌شود.

ادامه در صفحه بعد